

پژوهشی پیرامون اصول اربعمائِه

● کامران ایزدی مبارکه*

□ مقدمه

نخستین گروه از محدثان و فقهای مذهب امامیه، پس از ائمه علیهم السلام، اصحاب و تابعان ایشان می‌باشند. مراد از تابعان کسانی‌اند معاصر زمان که ائمه علیهم السلام هدی علیهم السلام می‌زیسته‌اند؛ ولی به فیض مصاحبت ایشان نائل نشده، احادیث ایشان را از زبان اشخاص موثق دیگر شنیده‌اند و بدانها عمل کرده‌اند. این گروه سمت پیشوایی داشته، به عنوان بنیانگذار به شمار می‌روند. می‌توان ادعا کرد که دوره کامل و جامع فقه و حدیث امامیه بر پایه تلاش‌های علمی ایشان بنیاد شده است. یکی از مهمترین خدمات علمی این گروه فراهم آوردن «اصول» می‌باشد. چون این افراد غالباً از صحابه ائمه علیهم السلام بوده‌اند؛ هر یک در سرزمینهای اقامت خویش مرجع مردم و شیعیان بوده، در

*- دکتر در رشته علوم قرآنی و حدیث از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و رئیس بخش علوم قرآنی و حدیث دفتر مطالعات و تحقیقات علوم اسلامی دانشگاه امام صادق(ع)

مواقع برخورد با مسائل جدید شخصاً به حضور امامان علیهم‌السلام یا صحابی مورد اعتماد رسیده‌اند و احادیث معصومان علیهم‌السلام را در نوشت‌افزارها و اوراقی ثبت و ضبط کرده‌اند. هر چند این مجموعه‌های روایی تبویب و ترتیبی نداشت. صاحب آن گاه سؤالی دربارهٔ یک یا چند مسئله فقهی که برحسب نیاز برای وی پیش می‌آمد و ممکن بود دربارهٔ ابواب مختلف فقه باشد و یا مطالبی مربوط به اخلاق و آداب، تاریخ ولادت و وفات معصومان و مناقب و فضایل ایشان و امثال آن را مستقیماً از امامان علیهم‌السلام و یا اصحاب آنان شنیده بود، به منظور حفظ و صیانت از نابودی، در آن اوراق می‌نگاشت. از نگارش این اوراق پس از مدتی حدود چهارصد مجموعهٔ روایی که بعدها به «اصول اربعمائه» شهرت یافت، به وجود آمد. (امام، بی‌تا، ص ۳۷۴ - ۳۷۶).

کسانی که تدوین اصول را منحصر به زمان امام صادق علیه‌السلام و توسط شاگردان آن حضرت می‌دانند، دربارهٔ اصول اربعمائه به طور کلی این‌گونه بحث را آغاز می‌کنند:

فعالیت فرهنگی شیعه در زمان امام صادق علیه‌السلام به اوج خود رسید، زیرا فترت انتقال قدرت بین حکومت اموی و عباسی فاصله‌ای ایجاد کرد و فشار سیاسی بر عموم شیعیان کاسته شد. در چنین موقعیت مناسبی اهل دانش و معرفت از هر سو به مکتب امام صادق علیه‌السلام روی آوردند؛ به گونه‌ای که شمار راویان و شاگردان آن حضرت به چهار هزار تن رسید و گروه عظیمی از ایشان به ضبط روایاتی که از آن حضرت شنیده بودند - و پیرامون موضوعات گوناگونی چون فقه، تفسیر، عقاید و امثال آن بود - همت گماردند. در تاریخ شیعه این کتاب‌ها اصول نامیده شد که به چهارصد اصل محدود گردید. (امین، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۳۳).

□ تعریف اصل:

شیخ آقا بزرگ طهرانی در این باره می‌گوید:

«اصل» عنوانی است که فقط بر بعضی از کتب روایی صادق است؛ چنان که «کتاب» عنوانی است که بر همهٔ کتب حدیث صدق می‌کند. در عبارات علمای رجال بسیار دیده می‌شود که می‌گویند: فلان راوی دارای کتاب اصلی است؛ یا وی کتابی دارد و دارای اصلی می‌باشد؛ یا در کتاب اصلش چنین گفته؛ یا این که او صاحب کتاب و اصلی می‌باشد و امثال این تعابیر.

اطلاق «اصل» بر این کتب روایی از طرف علما اطلاقی بی‌سابقه و نوظهور نبوده؛ بلکه براساس معنای لغوی این واژه بر این کتب «اصل» اطلاق می‌گردد. به این دلیل که اگر همهٔ احادیث یک کتاب روایی از طریق سماع مؤلف آن از امام علیه‌السلام یا سماع وی از کسی که خود از امام علیه‌السلام شنیده است، باشد؛

وجود این احادیث در میان آثار و نوشته‌های مؤلف، اثری اصلی، که وجودش متفرع بر نوشتار دیگری نیست، می‌باشد. به همین جهت گفته می‌شود: وی دارای اصلی است. حال اگر همه احادیث یا بعضی از آنها از کتاب دیگری که قبل از آن نوشته شده، نقل شده باشد -، هر چند آن کتاب مأخذ، خود نیز اصل باشد و صاحب آن به مؤلف گفته باشد که این احادیث، روایات او از امام علیه السلام است و اجازه نوشتن و روایت آنها را به وی داده باشد - اما چون مؤلف، خود، آن احادیث را از طریق سماع از وی ننوشته، بلکه از کتابت و خط او استنساخ کرده است؛ وجود آن احادیث در بین آثار آن مؤلف، فرع بر وجود اثر پیش از خود می‌باشد.

مراد مرحوم وحید بهبهانی نیز که فرمود: «اصل، عبارت از کتابی است که مصنف آن، احادیثی را که از معصوم یا از راوی او روایت کرده است؛ در آن گرد آورده باشد.» (بهبهانی، ۱۳۸۸، ص ۳۴)، عبارت از همین مطلب است.

بنابراین، اصل در بین کتب حدیث عبارت از کتابی است که روایات مکتوب در آن، از مسموعات مؤلف از معصوم، یا از کسی است که از او شنیده است؛ نه این که از کتاب دیگری اخذ شده باشد، که در این صورت آن کتاب روایی، شایسته احراز عنوان اصل نخواهد بود، بلکه فرع آن محسوب می‌شود. کلام نعمانی، درباره اصل سلیم که بعداً گزارش خواهد شد^۱، نیز اشاره به لزوم سماع روایات در اصل دارد. چنان که اصل هر کتابی، عبارت از مکتوب اولی آن است که توسط مؤلف نگاشته شده است؛ و هر آنچه که از آن استنساخ شود فرع آن خواهد بود به همین دلیل، بر آن مکتوب ابتدایی، نسخه اصلی یا اصل اطلاق می‌گردد. (تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، صص ۱۲۵ و ۱۲۶).

صاحب «اتقان المقال» در این باره می‌گوید: یکی از اقوال، درباره اصل عبارت از این است که اصل، کتاب حدیثی است که فقط مشتمل بر کلام معصوم علیه السلام است. قول دیگر این است که: اصل، حاوی احادیثی است که بلاواسطه از معصوم علیه السلام روایت شده است.

آنچه از ظاهر بسیاری از کلمات علمای رجال استفاده می‌شود، از قبیل تعبیر آنان درباره ابراهیم بن مسلم که گفته‌اند: «شیوخ ما، او را میان صاحبان اصول، ذکر کرده‌اند؛ و درباره کتاب «احمد بن الحسین»: «برخی از اصحاب ما آن را از جمله اصول دانسته‌اند؛ و درباره کتاب «حریر»: «تمام کتابهای وی از اصول به حساب آمده؛ و درباره کتاب «حسین بن ابی العلاء»: «او دارای کتابی است که از اصول شمرده شده است؛ و امثال این عبارات، چنین نتیجه می‌گیریم که اصل، نزد ایشان، عبارت از کتاب حدیثی است که به آن عمل می‌شود و مورد اعتماد می‌باشد.

و بعید نیست که گفته شود: اصل، کتابی است که متصف به هر دو وصف اعتماد و روایت

بلاواسطه از معصوم علیه السلام باشد، چنان که کلام ایشان در بسیاری از تراجم این چنین است: «وی کتابی قابل اعتماد دارد»؛ و نیز: «فلان راوی، دارای کتابهای متعددی است، چون حسین بن سعید و امثال او». البته نمی توان گفت کتاب هر فرد قابل اعتمادی اصل است؛ زیرا بیشتر افراد قابل اعتماد و اکثر راویان واجد وثاقت، میان صاحبان اصول بچشم نمی خورند؛ حتی برخی از ایشان که از نظر وثاقت و اعتبار به اوج خود رسیده و از اصحاب اجماع می باشند زراره، در زمره آنان وجود ندارند. از این مطلب، چنین برمی آید که هر کتاب قابل اعتمادی اصل نیست. (محسنی، ۱۴۰۳، صص ۱۶۵ - ۱۶۶).

یکی از علمای معاصر در تعریف اصل این چنین اظهار نظر می کند: اصل، عبارت از کتاب حاوی اخبار و آثاری است که به منظور ضبط و حفظ از نابودی، فراموشی و امثال آن گردآوری شده، تا جامع آن یا غیر او به هنگام نیاز به آن مراجعه کند (مامقانی، ۱۳۶۹، صص ۱۶۰-۱۶۱؛ موحد ابطحی، بی تا، ص ۸۹).

«سید محسن امین» پس از طرح برخی از این قبیل تعاریف می گوید: همه این تعاریفها، چیزی جز تعاریفی مبتنی بر حدس و تخمین نیست. (امین، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۳).

ممکن است، این نظر به خاطر آن باشد که؛ این گونه تعاریف مستند به مطالعه متن اصول موجود نیست، و ما از جنبه تاریخی، چنین اصطلاحی را جز در کتب علمای شیعه در قرن پنجم هجری و پس از آن یا به عبارت دقیق تر در کتب سه فرد یعنی:

۱- محمد بن محمد بن محمد بن نعمان، ملقب به شیخ مفید (متوفی ۴۱۲ ق)

۲- ابوالعباس نجاشی (متوفی ۴۵۰ ق)

۳- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (متوفی ۴۶۰ ق)

نمی یابیم. زیرا با تتبع در فهرست طوسی و نجاشی، چنین نتیجه می شود که اصل، عنوان مستقلی است که فقط بر بعضی از کتب حدیث اطلاق می گردد و ممکن است در بدو استعمال با استعانت از مفهوم لغوی واژه اصل بوده (و بر کتابها و نوشته هایی دیگر نیز اطلاق می شده)؛ ولی بعدها دارای مفهومی، اصطلاحی گشته است. ما به منظور این ادعا به ذکر دو نمونه از فهرست شیخ طوسی اکتفا می کنیم:

۱- در مقدمه، چنین می گوید: من هنگامی که در کار عده ای از محدثان بزرگ شیعه - که فهرست کتب محدثان امامیه، و کتبی که نوشته ها و اصولی را که روایت کرده اند، نگاشته اند - دقت کردم؛ هیچ یک نه تنها از همه بلکه حتی اکثر آنها را یاد نکرده اند...؛ مگر آنچه ابوالحسن احمد بن الحسین بن عبیدالله غضائری گردآوری کرده است. چرا که او دو کتاب نگاشته، در یکی از کتب و در

یگری از اصول سخن به میان آورده است. (شیخ طوسی، بی تا صص ۱ و ۲)
۲- در احوال بندار بن محمد بن عبدالله می‌گوید: او دارای کتابهایی است، و از جمله آنهاست: کتاب الطهارة، کتاب الصلوة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتاب الزکاة و جز آنها، که بر ترتیب و نسق اصول، گاشته شده است. (شیخ طوسی، بی تا، ص ۴۱؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۸۰، ص ۲۹).

علی‌رغم این که شیخ طوسی بیشتر از دیگران از واژه اصل استفاده کرده؛ لکن در هیچ موضعی کتاب وی و نیز کتب معاصرانش تعریفی از مفهوم اصل را نمی‌یابیم. (الأمین، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۴). البته، برطبق قدیمی‌ترین منابع، اولین فردی که واژه اصل را در مقابل اصطلاحات دیگری چون کتاب، مصنف، رساله، نوادر و امثال آن به کاربرد، شیخ مفید است. طبق نقل ابن شهر آشوب از او مدعی است که امامیه از زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا عهد ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام چهارصد کتاب که اصول نامیده می‌شوند نگاشته‌اند و هدف آنها بدین گفتار که گویند فلان راوی دارای اصلی است، همین مطلب می‌باشد. (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۸۰، ص ۳).

با توجه به تقدم شیخ مفید بر شیخ طوسی و نجاشی، و این که در خاتمه سخنش مراد علمای امامیه را که می‌گویند فلان راوی دارای اصلی است، تبیین می‌نماید؛ نتیجه می‌شود قبل از شیخ مفید نیز میان محدثان و علمای رجال شیعه این اصطلاح متداول بوده است، اگر چه از ایشان درباره این موضوع مطلبی به دست ما نرسیده باشد. پس این ادعا که واژه اصل به عنوان یک اصطلاح مستقل، از قرن پنجم و توسط آن سه عالم بزرگوار شیعه مطرح شده است؛ اثباتش دشوار است. و اگر چه انتقاداتی به هریک از تعاریف مطرح شد. وارد است - و ما در بحثهای آتی به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد - لکن از دقت در تعاریف گذشته و آنچه در مبحث آینده خواهد آمد، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که اصل عنوانی است مستقل که فقط بر برخی از کتب روایی که دارای ویژگی خاصی می‌باشند، اطلاق می‌گردد.

□ فرق بین اصل و کتاب

رجال‌شناس بزرگوار شیخ عبدالله مامقانی در این زمینه می‌گوید: هیچ تردیدی، در مغایرات اصل با کتاب وجود ندارد، زیرا در عبارات علمای رجال بسیار مشاهده می‌کنیم که درباره یک راوی می‌گویند: «کان له اصل، و له کتاب» یعنی او اصلی داشته و صاحب کتابی نیز می‌باشد. باید به کلام شیخ طوسی درباره زکریا بن یحیی الواسطی نگریست که می‌گوید: وی دارای کتاب الفضائل است و دارای اصلی [تیز] می‌باشد. اگر کتاب و اصل یک چیز به شمار آیند، گفتار وی

صحیح نخواهد بود. همچنین در عبارات ایشان می‌بینیم که می‌گویند: فلان راوی دارای دو یا چند کتاب است؛ اما هیچ‌گاه نمی‌گویند: فلان راوی صاحب دو یا چند اصل است (مامقانی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۹). بلکه همواره، اصل را در انتساب به هر یک از اصحاب اصول به صورت مفرد به کار می‌برند نه به صورت تشبیه و جمع.

شاید علت این امر را بتوان در این نکته جستجو کرد که چون اصول غالباً فاقد ترتیب و تبویب هستند و راوی صاحب اصل، کلیه روایاتی را که از معصوم علیه السلام یا یکی از اصحاب وی شنیده است یک جا گردآوری و ثبت نموده، طبیعتاً صاحب یک مجموعه روایی موسوم به اصل خواهد بود. لکن کتاب که غالباً حاوی روایات مربوط به موضوع خاصی است به تناسب ابواب گوناگون روایات، قهراً متعدّد و متکثر خواهد بود.

وی در ادامه بحث اضافه می‌کند:

دیگر آنکه مصنفات و کتب محدثان امامیه بیش از چهارصد عدد است. علمای رجال برای ابن ابی عمیر ۹۴ کتاب؛ برای علی بن مهزیار ۳۵ کتاب؛ برای فضل بن شاذان ۱۸۰ کتاب؛ برای یونس بن عبدالرحمن بیش از سیصد کتاب و برای محمد بن احمد بن ابراهیم بیش از نود کتاب ذکر کرده‌اند. که این تعداد بیش از ۶۷۹ کتاب برای پنج تن است، چه رسد به سایرین [که از این رقم به مراتب فراتر می‌رود]. پس ناگزیر برای نامگذاری بعضی از کتب روایی به اصول، منهای بقیه آثار باید وجهی وجود داشته باشد.

فرقهایی که میان اصل و کتاب عنوان شده از این قرار است:

۱- وحید بهبهانی، از عالمی که نام او را یاد نمی‌کند نقل کرده که گفته است: اصل عبارت از مجموعه‌ای است که صرفاً حاوی کلام معصوم علیه السلام می‌باشد؛ لکن در کتاب - علاوه بر سخنان معصوم - گفتار نویسنده آن نیز [در لابلای آن] وجود دارد. گوینده این مطلب به منظور تأیید کلام خود از سخن شیخ طوسی شاهی را بازگو می‌سازد که وی در احوال زکریابن یحیی الواسطی گفته است: او دارای کتاب الفضائل است و دارای اصلی می‌باشد.

مرحوم وحید بهبهانی می‌گوید: استشهد به کلام شیخ، به منظور تأیید این گفتار مغل تأمل است. لکن سخن او تا حدی به واقع نزدیک است و اندکی در اثبات مدعا ظهور دارد. سپس در مقام تضعیف این مدعا می‌گوید: به این مطلب اشکال شده که کتاب اعم از اصل است^۲ لکن در جواب می‌فرماید: این اعتراض درست نیست. زیرا غرض، بیان فرق بین کتابی که اصل نیست و در مقابل آن قرار دارد، با کتابی که اصل است و نیز بیان علت انحصار نامگذاری چهارصد مجموعه روایی خاص به

اصل می‌باشد.

اعتراض دیگری که به این گفتار شده عبارت از این است که طی بسیاری از اصول، کلام نویسنده آن نیز وجود دارد و در بسیاری از کتب سخن نگارنده آن علاوه بر سخن معصوم وجود ندارد مانند کتاب سلیم بن قیس (موحد ابطحی، بی تا، ص ۸۹). در پاسخ می‌فرماید: این اشکال، چنان که ملاحظه می‌شود صرف یک ادعاست، علاوه بر آنکه بیگانگی آن از واقع - بر هر فرد مطلع بر احوال اصول شناخته نیست - مخفی نمی‌باشد. بلی اگر ادعا شود احیاناً کلام نویسنده کتب در لابه لای برخی از اصول مشاهده می‌شود، احتمالی بعید از واقع نیست و احیاناً به مدعای مطلب یاد شده نیز لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. اما به چه دلیل می‌توان ادعا کرد که کتاب سلیم بن قیس از اصول نیست؟!

زیرا با ملاحظه بسیاری از تراجم چنین برمی‌آید که همه اصول نزد قدما مشخص نبوده است. از کلام شیخ درباره احمد بن محمد بن نوح (شیخ طوسی بی تا، ص ۳۷) روشن می‌شود که اصول دارای ترتیب خاصی بوده‌اند. (بهبهانی، ۱۳۸۸، صص ۳۳ و ۳۴).

۲- مرحوم مامقانی از ذیل کلام وحید فرق دیگری را استفاده کرده است که: از ظاهر کلام شیخ که ذکرش گذشت چنین برمی‌آید که اصول براساس نظر صاحب آن از یک نوع ترتیب خاصی برخوردار بوده‌اند. و در مقام اشکال به این نظر می‌گوید: اغلب کتب نیز چنین‌اند و اگر مراد او ترتیب خاصی غیر از ترتیب کتاب می‌باشد، سخنی است مجمل و مهمل. (مامقانی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۰).

۳- فرق دیگری که بین کتاب و اصل مطرح شده، عبارت از آن است که کتاب، مآب و دارای فصل‌بندی است؛ و اصل، مجموعه‌ای از اخبار و آثار که فاقد ترتیب و تبویب می‌باشد. اما این فرق نیز مردود به نظر می‌رسد، چرا که بسیاری از اصول، مآب است.

۴- وحید بهبهانی پس از نقل دو نظریه فوق و طرح اشکالات وارد بر آنها و پاسخ برخی، چنین می‌گوید: من برآنم که اصل، عبارت از کتابی است که: نگارنده آن احادیثی را که از معصوم علیه السلام یا از راوی وی، روایت نموده، گرد آورده است. و کتاب و مصنف، اگر حاوی حدیث قابل اعتماد و معتبری باشد غالباً از اصل اخذ شده است. قید «غالباً» به این دلیل است که برخی از روایات احیاناً به صورت «معنعن»^۳ به معصوم می‌رسد و با وجود مانند چنین حدیثی در یک مجموعه روایی، معلوم می‌شود که آن اصل نیست. ۴ (بهبهانی، ۱۳۸۸، صص ۳۳ و ۳۴).

۵- روایات اصول، از معصوم علیه السلام به صورت رو در رو اخذ و بدون واسطه تدوین شده‌اند و غیر اصول از آنها اقتباس گردیده است. لذا این مأخذ به این اعتبار که مجامع دیگر از آنها اخذ شده، اصل می‌باشند. (مامقانی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۰).

اشکال این کلام آن است که کتب بسیاری از اصحاب ائمه علیهم‌السلام از طریق سماع و رو در رو اخذ شده و در بین ایشان کسانی یافت می‌شوند که روایتی را با واسطه از ائمه علیهم‌السلام نقل نکرده؛ ولی با این حال کتابش از اصول شمرده نشده است. (موحد ابطحی، بی تا، ص ۹۰).

۶- شبیه به فرق پنجم است و علامه طباطبایی در ترجمه زید نرسی اصل را همین گونه تفسیر کرده است که: اصل در اصطلاح محدثان امامیه به معنای کتاب قابل اعتمادی است که از کتاب دیگری اخذ نشده باشد؛ و نیز به معنای مطلق کتاب نیز استعمال شده است. (موحد ابطحی، بی تا، ص ۹۰).

در این که آیا اصل، نسبت به کتاب از اهمیت بالاتری برخوردار است یا خیر و اینکه آیا کلیه اصول قابل اعتمادند و اصولاً اعتبار و اهمیت فوق‌العاده اصول، نسبت به کتب، به عنوان یک فرق اساسی بین آن دو، قابل قبول می‌باشد یا خیر، سؤالاتی است که در مبحث آینده پیرامون آنها بیشتر بحث خواهد شد.

۷- صاحب اعیان الشیعه خصوصیتی که اصول را از کتب ممتاز ساخته، یا زیادی عدد، و یا معروفتر و مهمتر بودن صاحبان اصول دانسته است. (امین، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۳).

واضح است که تعداد اصول چنان که در مبحث تعداد اصول خواهد آمد، در حدود چهارصد عدد می‌باشد و نسبت به عدد کتب اصحاب بسیار کمتر است؛^۴ و لذا کثرت عدد اصول وجه امتیازی نسبت به سایر جوامع روایی به حساب نمی‌آید.

همچنان که نمی‌توان قبول کرد وجه امتیاز، شخصیت مؤلف باشد زیرا؛ برخی از کتب یک مؤلف گاه کتاب و احیاناً اصل نامیده می‌شود. مثلاً شیخ طوسی کتب متعددی را به اسماعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر سکونی نسبت می‌دهد و پس از ذکر طریق خود به کتابهای او می‌گوید: او دارای اصلی است و اسناد خود را به اصل او بیان می‌کند.^۵ (شیخ طوسی، ص ۱۱؛ امین، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۴).

یکی از علمای برجسته معاصر معتقد است که همه این اقوال خصوصاً در تفسیر اصل به یک مطلب باز می‌گردد و حاصل موضوع را این‌گونه دانسته که اصل، عبارت از مجموعه‌ای از اخبار و آثار است که به منظور ضبط و نگاهداری از نابودی، فراموشی و امثال آن گردآوری شده؛ تا مؤلف و غیر او در هنگام نیاز به آن مراجعه کند، و چون هدف از نگارش اصل چنین مطلبی است، غالباً آنچه در اصل یا کتاب دیگری نوشته شده به دلیل محفوظ بودنش، در اصل نقل نمی‌شود و سخنان گردآورنده یا غیر او جز به میزان کمی که در رابطه با غرض از نگارش اصل است، در آن وجود ندارد که چنین خصوصیتی

در کتاب یافت نمی‌شود. (مامقانی، ۱۳۶۹، صص ۱۶۰ و ۱۶۱).

□ اهمیت اصول اربعانه

یکی از اهمیت‌های ویژه اصول آن است که احتمال خطا و اشتباه سهو و فراموشی و امثال آن در این اصول که شفاهاً از امام یا کسی که از او شنید نقل شده، از کتاب که از اصل یا کتاب دیگری اقتباس شده کمتر است، زیرا در نقل از کتاب دیگر، احتمال زیاد و کم شدن مطالب از طرف ناقل وجود دارد. دیگر آنکه اطمینان به صدور عین الفاظی که در اصل مندرج است از معصوم بیشتر می‌باشد و لذا اطمینان به وثاقت آن نیز افزایش می‌یابد. حال اگر مؤلف اصل، از محدثان مورد اعتماد و واجد شرایط قبول باشد، حدیثش قطعاً صحیح و حجت است چنان که بنای قدما نیز چنین بوده است.

شیخ بهائی ملاکهای صحت حدیث در نزد قدما را این گونه برشمرده است:

۱- وجود حدیث در بسیاری از اصول اربعانه که از استادان روایت خویش، با طرق متصل خود به اصحاب ائمه علیهم‌السلام، آنها را نقل کرده‌اند. مراد اصولی است که در آن اعصار بین ایشان معمول و متداول بوده و چون خورشید در نیمروز، در میانشان مشهور بوده است.

۲- تکرار شدن روایت در یک یا دو اصل یا سندهای مختلف و طرق متعدّد

۳- وجود حدیث در اصلی که انتسابش به یکی از کسانی که اجماع بر تصدیق ایشان وجود دارد معروف باشد، مانند: زراره، محمدبن مسلم و فضیل بن یسار؛ یا در اصل فردی که علمای امامیه بر صحیح شمردن روایاتی که به طریقی صحیح به ایشان منتهی می‌شود، اجماع دارند، موجود باشد، مانند: صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی؛ یا در اصل کسانی که اجماع نسبت به عمل بر طبق روایاتشان وجود دارد، مانند: عمار ساباطی و امثال او از کسانی که شیخ طوسی آنها را در کتاب *عده* نام برده است و محقق نیز در بحث «تراوح» از کتاب معتبر از شیخ طوسی ایشان را عنوان کرده است. (شیخ بهایی، بی تا، صص ۳ و ۴).

محقق داماد، در این زمینه فرموده است: باید توجه داشت که اقتباس از اصول صحیح مورد

اعتماد، یکی از ارکان صحت روایت است. (میرداماد، ۱۴۰۵، ص ۹۹).

بنابراین، صرف وجود حدیث در یکی از اصول صحیح و مورد اعتماد، در نزد قدما از موجبات حکم به صحت آن بوده اما نسبت به سایر کتب معتبر، بعد از دفع احتمالات مخّل به اطمینان صدور روایت از معصوم، حکم به صحت روایات مندرج در آن می‌نمودند و به مجرد وجود حدیث در آنها و وثاقت و حسن اعتقادات مؤلفانشان اکتفا نمی‌کردند. پس اصول از جهت اطمینان قوی به صدورشان از

معصوم و نزدیکی به حجیت و صحت از سایر کتب ممتازند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. البته نباید از نظر دور داشت که مزیت اصول ناشی از مزیتی است که در شخصیت مؤلفان آنها وجود دارد چراکه ایشان در تدوین اصول از دقت فوق‌العاده، در حفظ و ضبط احادیث که دیگران فاقد آن بودند برخوردار بوده و به همین جهت در نزد ائمه علیهم‌السلام ممدوح و پسندیده بودند. لذا اگر علمای رجال در ترجمه یک راوی بفرمایند: «وی دارای اصلی است» از گفتار ایشان ممدوحیت او را کشف می‌کنیم زیرا صاحب اصل بودن کاشف از مزایایی همچون ضبط و حفظ و پرهیز از موجبات فراموشی و اشتباه؛ و آمادگی برای دریافت عین آنچه از معادن علم و حکمت صادر می‌شود، چنانچه شیوه صاحبان اصول بوده، در شخصیت وی می‌باشد.

سید رضی الدین علی بن طاوس در مهج الدعوات به اسناد خود از ابوالقناح محمد بن عبدالله بن زید النهشلی از پدرش روایت کرده که گفت: عده‌ای از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام که از شیعیان و همپیمانان آن حضرت بودند در مجلس درس آن بزرگوار حاضر می‌شدند در حالی که در آستینهایشان آبنوس لطیف و صاف بود. پس هنگامی که حضرت کلمه‌ای بر زبان جاری می‌ساخت یا درباره مسئله‌ای فتوا می‌داد در همان زمان فرمایش حضرت را ثبت و ضبط می‌کردند (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، صص ۱۲۷ و ۱۲۸).

شیخ بهائی فرموده: از بزرگان علما به ما چنین رسیده که شیوه صاحبان اصول، این‌گونه بوده است: زمانی که از امامی، حدیثی می‌شنیدند؛ مبادرت به ثبت آن در اصولشان می‌کردند تا در اثر مرور زمان، نسبت به بعضی یا کل آن دچار فراموشی نشوند. (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۲۸).

محقق داماد، در راسخه بیست و نهم از رواشخ می‌گوید: گفته می‌شود که روش صاحبان اصول چنین بوده که هنگامی که از یکی از ایشان (ائمه علیهم‌السلام) حدیثی می‌شنیدند بدون تأخیر مبادرت به ضبط آن در اصولشان می‌نمودند. (میرداماد، ۱۴۰۵، ص ۹۸).

مزایایی که در اصول و مدونان آنها وجود داشت، علمای امامیه را به عنایت و اهتمام تام نسبت به آنها چون قرائت، روایت، حفظ، تصحیح و ترجیح بر سایر مصنفات واداشت. مؤید این ادعا، اختصاص دادن اصول به تهیه فهرستی مختص آنها می‌باشد؛ و اینکه علمای امامیه برای مدونان اصول، مستقلاً و جدای از سایر راویان و مؤلفان، ترجمه و شرح حال نگاشتند، چنان که شیخ ابوالحسن احمد بن الحسین بن عبیدالله الغضائری معاصر شیخ طوسی چنین کرده است.

شیخ طوسی در فهرست خود بین صاحبان اصول و مؤلفان دیگر جمع کرده، زیرا؛ در بین مصنفان کسانی هستند که صاحب اصل می‌باشند و نام ایشان در هر دو کتاب باید تکرار شود. برای

جلوگیری از این تکرار، ترجمه همه مؤلفان و صاحبان کتاب و اصل را در یک مجموعه ذکر کرده است. (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۲۸).

وحید بهبهانی، با این نظر؛ صرف صاحب اصل بودن، از علامات حسن باشد، مخالف است. در این رابطه چنین می‌گوید: آن‌طور که به خاطر دارم دایی و جدم (یعنی مجلسی اول و دوم - رحمهما الله - تعالی) صاحب اصل بودن را از اسباب حسن دانسته‌اند؛ اما این موضوع در نزد من، محل تأمل و دقت نظر است، زیرا بسیاری از مصنفان شیعه و صاحبان موضوع در نزد من، محل تأمل و دقت نظر است، زیرا بسیاری از مصنفان شیعه و صاحبان اصول به مذاهب باطل گرایش دارند گرچه کتبشان براساس تصریح شیخ طوسی در اول فهرست قابل اعتماد می‌باشد. همچنین حسن بن صالح بن حنی با اینکه دارای اصل است، بتری^۶ (مامقانی، ۱۳۶۶، صص ۱۴۲ و ۱۴۳) مذهب است که نباید به تصریح شیخ طوسی در تهذیب به روایاتی که تنها از طریق وی نقل شده، عمل شود و نیز علی بن ابی حمزة البطائنی که مذمت‌هایی درباره او گفته شده است.^۷

بلی شیخ مفید در مدح جماعتی، در رساله‌اش در مقام رد کلام شیخ صدوق چنین گفته است: «ایشان از اصحاب اصول تدوین شده می‌باشند» لکن استفاده حسن از این عبارت خالی از اشکال نیست؛ خصوصاً بعد از دقت در آنچه ما گفتیم.

علاوه بر اینکه در بین صاحبان اصول، افرادی چون: ابوالجارود،^۸ عمار الساباطی^۹ و سماعه^{۱۰} وجود دارند. روشن است که ضعیفتر از آن، این است که صاحب کتاب بودن راوی از اسباب حسن باشد. صاحب المعراج می‌گوید: صاحب کتاب بودن راوی، او را از مجهول بودن، خارج نمی‌سازد؛ مگر نزد بعضی که اعتنایی به گفتارشان نمی‌شود. (بهبهانی ۱۳۸۸، ص ۳۵).

مثلاً قهپایی می‌گوید: «از خطبه نجاشی چنین برمی‌آید که مدح راوی به اینکه دارای مصنف و کتاب است، از مدح او به صاحب اصل بودن بیشتر است...»؛ ولی چنین استفاده‌ای از کلام وی صحیح نیست، زیرا نجاشی در خطبه فهرستش در مقام رد مخالفان که از شیعه انتقاد نموده‌اند و ایشان را به فقدان علمای بزرگ و نداشتن کتاب متهم ساخته‌اند، می‌باشد. (امین، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۹).

وحید بهبهانی در نهایت این‌گونه نتیجه می‌گیرد که ظاهراً صاحب اصل بودن راوی، مفید نوعی حسن برای اوست؛ اما نه حسن اصطلاحی (مصطلح در علم رجال). همچنین است اوصافی چون: داشتن مصنفات زیاد یا نیکو و امثال آن. حتی صاحب کتاب بودن را نیز می‌توان مفید نوعی حسن در مؤلف آن دانست و شاید مراد ایشان از آنچه در این باره گفته‌اند مانند آنچه درباره حسن بن ایوب گفته شده که: «از صاحب کتاب بودن راوی مدح استفاده می‌شود»؛ همین باشد. (بهبهانی، ۱۳۸۸،

صص ۳۵ و ۳۶).

البته تفسیر دیگری از سخنان علمای رجال که مضمون آن استفاده مدح و حسن حال صاحب اصل، می‌باشد. آن است که این ادعا با دقت در احوال کلیه صاحبان اصول قابل اثبات است، زیرا تضعیف ایشان جز افراد بسیار اندک چون ابوالجارود صرفاً مستند به انحراف در مذهب و لذا متروک العمل بودن روایات اختصاصی آنها، می‌باشد، نه اتهام به کذب و امثال آنکه ساقط کننده کلیه روایات وی به نحو اطلاق است.

لذا اجمالاً می‌توان به این نتیجه کلی دست یافت - همچنان که در نقل کلام صاحب الذریعه نیز گذشت - که صاحب اصل بودن یکی از قراین حسن و وثاقت است. علت این مطلب را می‌توان والاتر بودن قدر و منزلت اصل نسبت به کتاب در نزد علمای حدیث، جستجو کرد مثلاً؛ نجاشی در ترجمه ابراهیم بن مسلم العزیر (نجاشی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸)، می‌گوید: ثقه است، شیوخ ما او را در بین اصحاب اصول ذکر کرده‌اند.

شیخ طوسی درباره حسین بن ابی العلاء می‌گوید: «او دارای کتابی است که از اصول شمرده می‌شود» (شیخ طوسی، بی تا، ص ۵۴). از عنایت ایشان نسبت به ذکر اصل بودن کتاب راوی و فحوای کلام ایشان در مقام مدح، تا حدی می‌توان مطلب فوق را استفاده نمود.

اما نکته مهم دیگر، آن است که: آیا این اهمیت فوق العاده و والاتر بودن منزلت اصل نسبت به کتاب، به معنای قطعی صدور بودن اصول از معصومان علیهم السلام است به طوری که دیگر نیازی به تحقیق پیرامون یافتن قراین صدور در متن و سند روایات آنها وجود ندارد.

پاسخ آن است که این اهمیت به معنای صدور قطعی روایات اصول از ائمه علیهم السلام نیست، چرا که پس از گذشت قرن‌ها و وقوع پیشامدهای ناگوار در طول تاریخ تشیع و وقوع غفلتها، لغزش‌ها، اشتباهات و احتمال تداخل برخی از اصول قابل اعتماد با غیر آن هرگز چنین مطلبی را نمی‌توان پذیرفت (مامقانی، بی تا، ص ۱۷۹). لذا در مقام تحقیق و تبیین (که مفاد آیه «نبأ» به آن امر می‌فرماید)، فرقی بین روایت منقول از اصول و کتب؛ و نیز بین اصل و کتاب وجود ندارد.

علامه مجلسی فرموده است: اصول چهارصدگانه معتبر، از خورشید در وسط روز هم آشکارتر است (محسنی، ۱۴۰۳، ص ۱۶۷).

بر فرض، اگر این مطلب را درباره همه اصول بپذیریم، نسبت به تک تک روایات آنها به گونه‌ای که دیگر نیازی در تصحیح روایت به تحقیق درباره راوی آن نداشته باشیم، نمی‌توان پذیرفت، چنان که با وجود ممتاز بودن کتب اربعه نسبت به سایر کتب روایی، نیازمند به تحقیق در متن و سند آنها

می‌باشیم.

ممکن است بر این مطلب، اشکال شود؛ که، بنا به ادعای شهید ثانی که فرمود: امر علمای متقدم بر چهارصد مصنف که آنها را اصول نامیدند استقرار یافت و اعتماد ایشان بر آن کتب بوده است (شهید ثانی، بی تا، ص ۷۲)، این اصول نزد قدما معتبر بوده و بر آنها اعتماد می‌کردند. لذا ما نیز با اقتدای به ایشان همین گونه باید عمل نماییم. در جواب باید گفت: در ذیل این مطلب می‌فرماید: بهترین کتبی که از اصول گردآوری شده، کافی و تهذیب و استصار و من لا یحضره الفقیه می‌باشد. (شهید ثانی، بی تا، ص ۷۳). اعتماد ایشان بر اصول، منافاتی با ضعف برخی از روایات آنها ندارد چرا که ما نیز در این زمان بر کتب اربعه اعتماد می‌نماییم؛ هر چند برخی از روایات آن را ضعیف می‌دانیم. این مطلب از روش شهید ثانی در فقه نیز قابل استفاده است. (محسنی، ۱۴۰۳، صص ۱۶۶ و ۱۶۷).

□ تعداد اصول

متأسفانه، عدد اصول و صاحبان آنها نه تحقیقاً و نه تقریباً معلوم نیست. شیخ طوسی در اول فهرست خود فرموده: من تضمین نمی‌کنم که همه صاحبان کتاب و اصل را به طور مستوفی ذکر نمایم، زیرا، به واسطه کثرت انتشار و پراکندگی محدثان شیعه در شهرهای مختلف، تصانیف و اصول ایشان قابل ضبط و گردآوری نیست. (شیخ طوسی، بی تا، ص ۳).

در جایی که کسی چون شیخ الطائفه - آن محقق و متتبع بزرگ و مشهور - به عجز خود در استقصای صاحبان اصول اعتراف کند، ما شایسته‌تر به این اعتراف هستیم، زیرا؛ وی بسیار به زمان صاحبان اصول نزدیک بود. قادر بوده به خود آن اصول دست یابد، (با توجه به اینکه کتابخانه بزرگ شاپورین اردشیر و کتابخانه عظیم استادش مرحوم سید مرتضی با هشتاد هزار جلد کتاب در اختیارش بوده است).

البته، شهرت قطعی بین علمای امامیه دلالت دارد بر این که تعداد ایشان از چهارصد نفر و تعداد اصول از چهارصد عدد کمتر نبوده است.

مرحوم طبرسی (متوفی ۵۴۸ ق) می‌گوید: از امام صادق علیه السلام چهار هزار عالم مشهور روایت کردند و از جوابهای آن حضرت به سؤالات مختلف چهارصد کتاب معروف (که اصول نامیده می‌شدند)، نگاشته شد و اصحاب آن بزرگوار و اصحاب پدرش امام باقر علیه السلام و اصحاب فرزندش امام کاظم علیه السلام، آنها را روایت کردند. (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۲۹؛ طبرسی، ۱۳۹۹، صص ۲۷۶ و ۲۷۷).

محقق حلی (متوفی ۶۷۶ ق) گفته: از جوابهای جعفر بن محمد علیه السلام به مسائل، چهارصد کتاب

توسط چهارصد مصنف نوشته شد و آن را «اصول» نامیدند. (محقق حلی، بی تا، ص ۵).
 شیخ حسین بن عبدالصمد چنین گفته: از جوابهای که امام صادق علیه السلام به سؤالات مختلف می دادند فقط چهارصد کتاب توسط چهارصد نویسنده نوشته شده که «اصول» نامیده می شوند و این اصول در انواع مختلف علوم می باشند. (ابن عبدالصمد، بی تا، ص ۴۰؛ شهید اول، بی تا، صص ۵ و ۶).
 میرداماد در این باره می گوید: مشهور بین علما آن است که تعداد اصول، چهارصد عدد است که توسط چهارصد نویسنده از اصحاب امام صادق علیه السلام در مجالس درس آن حضرت نگاشته شد. اصحاب آن امام حدود چهارهزار نفر و کتب و تألیفاتشان بسیار بوده؛ اما مصنفاتی که مورد اعتماد و تأیید کامل قرار گرفت و به اصول نامگذاری شد، همین چهارصد عدد می باشد. (میرداماد، ۱۴۰۵، ص ۹۸).

یکی از نویسندگان معاصر (که اصل را «کتاب روایی منقول از امام صادق علیه السلام از طریق سماع» تعریف کرده)، معتقد است تعداد اصول در حدود صد عدد می باشد. وی در تبیین علت این نظر به طور عمده بر این مطلب تکیه دارد که تعداد کل کتب روایی که به اصل بودن آنها تصریح شده، در حد تتبع وی بیش از هفتاد و اندی نیست و شیخ طوسی که وعده گردآوری کامل کتب و اصول را داده است تنها به ۵۹ اصل در فهرست خویش اشاره می نماید. و وی دو مطلب دیگر را نیز به عنوان شاهد صدق ادعای خویش مطرح می کند: اول آنکه شیخ طوسی در ترجمه محمدبن عمیر الأردی (متوفی ۲۱۷ ق) گفته است: پس از نقل این مطلب صد نفر از روایان امام صادق علیه السلام از وی را، روایت کرده است (شیخ طوسی، بی تا، ص ۱۴۲). پس از نقل این مطلب اضافه می کند که ابن ابی عمیر، راوی اکثر نسخ اصول بوده است.

شاهد دوم، کلام شیخ طوسی در ترجمه حمیدبن زیاد نینوس (متوفی ۳۱۰ ق) می باشد که گفته است: وی دارای کتب بسیاری به تعداد کتب اصول می باشد (شیخ طوسی، بی تا، ص ۶۰) سپس چنین می نویسد: تعداد کتب وی ذکر نشده اما نجاشی برای او یازده کتاب برشمرده است. پس به ناچار طبق قویترین احتمالات، وی باید دارای صد کتاب باشد. پس قول مشهور ناشی از تعریف اصل، به عنوان کتاب قابل اعتماد یا مصدري روایی که از کتاب دیگری نقل نشده و امثال این گونه تعاریف است. هیچ شکی نیست که مصادر احادیث شیعه بنابر آنچه سید محسن امین تعیین کرده، در حدود شش هزار و ششصد کتاب می باشد. مکن است تعداد کتب قابل اعتماد، چهار صد عدد بوده که از آنها به اصول اربعمائه تعبیر کرده اند. (امین ۱۴۰۶، ج ۲ صص ۳۹ و ۴۰)

به نظر نگارنده در این سخن چند اشکال وجود دارد:

۱- تعریف اصل، به عنوان کتاب حدیثی که صرفاً از طریق سماع گردآوری شده، مردود است، زیرا طبق آنچه در تعریف اصل و فرق بین اصل و کتاب گفته شد، بسیاری از کتب اصحاب از طریق سماع تلقی شده‌اند، حال آنکه به آنها اصل اطلاق نمی‌گردد؛ چراکه طبق تصریح بزرگانی چون شیخ مفید چهار هزار راوی موثق از آن حضرت روایت کرده‌اند.

از بین این گروه کثیر (که در مجالس درس و بحث آن حضرت شرکت می‌کردند)، بسیاری صاحب کتاب بوده‌اند؛ که همگی احادیث مسموع خویش از آن بزرگوار را ثبت و ضبط می‌نمودند که تعداد ایشان بیش از چهارصد نفر بوده و به کتب همه این افراد اطلاق اصل نگردیده است، بلکه به واسطه ویژگیهای خاصی که قبلاً ذکر شد برخی از آنها اصل مشهور شده است.

۲- ذکر نشدن بیش از هفتاد و چند اصل در فهرست‌های شیخ طوسی و نجاشی، دلیل بر انحصار اصول در این تعداد و یا اندکی بیش از آن نیست، چراکه برخلاف ادعای وی، شیخ طوسی و نجاشی ادعای استقصای تام آثار امامیه را نکرده‌اند، خصوصاً شیخ طوسی که در اول فهرست خویش تصریح کرده که من ضامن استیفای همه کتب و اصول اصحاب نیستم زیرا ایشان در بلاد مختلف متفرقند. لذا ملازمه‌ای بین تعداد اصول مذکور در دو فهرست یاد شده و عدد واقعی اصول وجود ندارد.

۳- اینکه احمد بن محمد بن عیسی کتب صد نفر از راویان امام صادق علیه السلام را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده، چه ارتباطی با اینکه تعداد اصول را صد عدد بدانیم دارد؟! ممکن است در بین آن صد راوی، افرادی دارای کتب متعدّد بوده‌اند که در این صورت عدد کتب ایشان از صد متجاوز خواهد بود. به علاوه چنانکه گفته شد، بسیاری از راویان صاحب کتاب از امام صادق علیه السلام، آثارشان به اصل شهرت نیافته است. (چه بسا برخی و یا حتی همگی ایشان فاقد اصل بوده‌اند).

۴- اگر حمید بن زیاد دارای کتبی به عدد اصول بوده و نجاشی فقط شانزده عدد از آنها را نقل کرده، چطور می‌توان حدس زد که تعداد اصول صد عدد بوده است اصولاً چه ملازمه‌ای بین عدد شانزده و صد وجود دارد؟ و اگر بپذیریم که تعداد کتب وی بسیار بیش از آنچه نجاشی ذکر کرده بوده است، وجهی منطقی در عدول از عدد چهارصد به صد، وجود نخواهد داشت.

۵- در نهایت وی در توجیه عدد مشهور اصول، وجهی را پسندیده است. در صورت پذیرش این احتمال و وجوه عدیده دیگری که وی ذکر نکرده است، قبول رأی مشهور هیچ‌گونه محظوری نخواهد داشت و دلیلی بر انحصار عدد اصول به صد باقی نخواهد ماند.

تاریخ تألیف اصول و نیز تاریخ وفات صاحبان آنها به طور دقیق در کتب رجالی امامیه تعیین نشده است؛ گر چه به نحو اجمال نسبت به این امور آگاهییم.

آنچه می‌توان به طور قطع ادعا کرد، آن است که: هیچ یک از این اصول پیش از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از دوران امام عسکری علیه السلام گردآوری نشده است، زیرا مقتضای اصل بودن این جوامع روایی آن است که در روزگار امامان معصوم علیهم السلام تألیف شده و از ایشان و یا از کسی که از اصحاب آنها شنیده است، اخذ شده باشد. در این صورت، می‌توان ادعا کرد که تألیف این اصول در دوران ائمه علیهم السلام از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا روزگار امام عسکری علیه السلام بوده است.

مراد شیخ مفید، از عبارتی که در ابتدای معالم العلماء از وی نقل شده، همین مطلب است. سخن وی عبارت از این است که امامیه، از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا دوران امام عسکری علیه السلام چهارصد کتاب به نام اصول نگاشته است، و معنای کلام ایشان که گویند: وی دارای اصلی است، همین مطلب می‌باشد. (ابن شهر آشوب، بی تا، ص ۳).

البته باید توجه داشت که مقصود شیخ مفید منحصر کردن همه کتب و مصنفات امامیه در تمام این مدت در کتب مرسوم به اصول نمی‌باشد، زیرا وی قطعاً نسبت به محدثان جلیل‌القدر شیعه که صاحب کتابهای فراوان بوده‌اند؛ آگاهی داشته است، مانند مشام‌الکلبی که بیش از دویست کتاب تألیف کرد یا ابن شاذان که دارای ۱۸۰ کتاب و ابن دؤل که صاحب صد کتاب بوده است. یا برقی که حدود صد کتاب داشت، ابن ابی عمیر که دارای نود کتاب بوده است؛ و گروه بسیاری که صاحب سی کتاب و یا بیشتر بوده‌اند. کتابهای افراد مذکور چندین مرتبه بیش از عدد یاد شده است.

و نیز مقصود وی نگارش و جمع‌آوری تدریجی این اصول در تمام مدت مذکور نمی‌باشد، بلکه او صرفاً از تألیف این اصول بین دو زمان یاد شده خبر داده است. بنابراین، منافاتی بین کلام شیخ مفید و تصریح شیخ طوسی، محقق حلی، شهید اول، شیخ حسین بن عبدالصمد، محقق داماد و امثال ایشان از بزرگان علمای امامیه (که گفته‌اند: «اصول اربعمائه در زمان امام صادق علیه السلام از جوابهای سؤالاتی که از آن حضرت می‌شد، گردآوری گردیده»، وجود ندارد و هیچ یک از علمای امامیه برخلاف آن، سخن نگفته است.

لذا می‌توان ادعا کرد که به نحو اجمال می‌دانیم تاریخ تألیف اکثر این اصول - مگر تعداد بسیار اندکی - در زمان اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است؛ خواه ایشان، از اصحاب خاص آن حضرت بوده و یا قبل از آن حضرت امام باقر علیه السلام یا بعد از آن بزرگوار امام کاظم علیه السلام را نیز درک کرده باشند.

آنچه این علم اجمالی را در ما پدید می‌آورد - پس از آنکه دانستیم هیچ یک از علمای بزرگ

امامیه برخلاف آن سخن نگفته‌اند - سیر تاریخ راویان و مصنفان در شرایط بسیار سخت و دشوار و نیز محنت‌ها و مصیبت‌هایی که در آن مواقع متحمل شده‌اند؛ می‌باشد. بسیار اتفاق می‌افتاد که آنان امکان اخذ معارف دینی خود را از معادن واقعی آن نداشتند تا آنکه خداوند متعال چنین فرصتی را در دوران رحمت، نور و انتشار علوم آل محمد علیهم‌السلام برای ایشان ایجاد کرد. و این زمان همان دوران ضعف دو دولت اموی و عباسی و انصراف اهل دولت و سلطنت از اهل دین بود.

این دوران از اواخر حکومت بنی‌امیه پس از هلاکت حجاج بن یوسف در سال ۹۵ ق تا انقراض ایشان با مرگ مروان در سال ۱۱۳ ق و سپس اوایل حکومت بنی عباس تا اوایل دوران هارون الرشید که در سال ۱۷۰ ق به حکومت رسید، به طول انجامید. این مدت درست مقارن با اوایل دوران امام باقر علیه‌السلام (متوفی ۱۱۴ ق) و تمام عصر امام صادق علیه‌السلام (متوفی ۱۴۸ ق) و بخشی از زمان امامت امام کاظم علیه‌السلام (متوفی ۱۸۴ ق) می‌باشد.

مؤید دیگر این مدعا دقت در صاحبان کتب و اصول در کتابهای رجال و فهرسی که اسامی و مصنفات ایشان را گرد آورده‌اند، می‌باشد. برخی از این کتب تعداد اصحاب ائمه علیهم‌السلام را تقریباً ۴۵۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. عدد مصنفان از مجموع ایشان از ۱۳۰۰ راوی تجاوز نمی‌کند. پس از این فرض که چهار هزار نفر از ایشان فقط از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده‌اند، برای سایر ائمه علیهم‌السلام بیش از پانصد نفر باقی نمی‌ماند و پس از در نظر گرفتن نسبت مؤلفان، به مجموع ایشان و ملاحظه نسبت مؤلف خصوص اصل به سایر مؤلفان برای ما اجمالاً تعیین حاصل می‌شود که: تاریخ تألیف اکثر اصول در زمان امام صادق علیه‌السلام بوده است. (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، صص ۱۳۰ - ۱۳۳).

صاحب اعیان الشیعه در مقام جمع بین گفتار شیخ مفید و سایر علمای بزرگ امامیه می‌گوید: با قائل شدن به تعدد اصول اربعمائه، می‌توان بین این دو کلام را جمع کرد به این نحو که بگوییم: اصول چهارصدگانه‌ای از همه ائمه علیهم‌السلام روایت شده و اصول اربعمائه دیگری صرفاً از امام صادق علیه‌السلام روایت گردیده است. (امین، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۴۰).

چنین جمعی بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا در این صورت تعداد اصول در مجموع حدود هشتصد عدد خواهد شد و با توجه به اینکه عصر امام صادق علیه‌السلام بخشی از دوران امامت ائمه علیهم‌السلام بوده است، لازم می‌آید برخلاف تصریح شیخ مفید شیعه در دوران امامت امامان معصوم علیهم‌السلام بیش از چهارصد اصل تدوین کرده باشد. علاوه بر اینکه چنین تعددی از جانب هیچ یک از علمای امامیه، مطرح نشده است، حال آنکه در صورت وجود، قاعدتاً باید برای ما نقل می‌شد. اشکال دیگر آن است که اکثر صاحبان اصول - چنان که گفته شد - از اصحاب امام صادق علیه‌السلام هستند و فرض وجود مصنف

چهارصد اصل در بین اصحاب سایر ائمه علیهم السلام خلاف بدیهیات اولیه در تاریخ تدوین حدیث شیعه می‌باشد.

□ صاحبان اصول

چنانکه گفته شد، در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، شرایط مناسبی جهت نشر احکام و معارف اهل بیت علیهم السلام ایجاد شد. در این دوران علما و روایان شیعه از دسیسه دشمنان ایمن و به محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در بین مردم معروف بودند. برای امامان معصوم علیهم السلام مزاحمی در نشر احکام وجود نداشت و شیعیان در مجالس عمومی و خصوصی ایشان جهت استفاده از علوم ایشان حاضر می‌شدند، و در این مدت نسبتاً کوتاه، اکثر آثار خود را از پیشوایان خویش نگاشتند و با سعی و تلاش ایشان علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشر و گسترش یافت.

تراجم ایشان پس از این دوران در کتابهای رجالی قدیمی چون کتاب الرجال عبدالله بن جبلة الکنانی (متوفی ۲۱۹ ق)، مشیخة حسن بن محبوب (متوفی ۲۲۴ ق)، رجال حسن بن فضال (متوفی ۲۲۴ ق)، رجال فرزندش علی بن حسن، رجال محمد بن فالر برقی، رجال فرزندش احمد بن محمد بن فالر (متوفی ۲۷۴ ق) و رجال احمد العقیقی (متوفی ۲۸۰ ق) عنوان گردید. ولی این کتابها چنان که شیخ طوسی در ابتدای فهرست خود تصریح کرده است، جامع همه اسامی ایشان نمی‌باشد. لذا تراجم بسیاری از مؤلفان اصول از بین رفته است و شیخ طوسی جز تراجم برخی از افرادی که به عنوان صاحب اصل قلمداد شده‌اند، ذکر نکرده است. بعضی از آنها را در رجال و بیشتر ایشان را در فهرست خود (که بنا به تصریح وی در ابتدای آن بین مصنفان کتب با صاحبان اصول را جمع کرده)، عنوان نموده است. اما سایر روایان گرانقدر شیعه که قبل یا بعد از آنها می‌زیسته‌اند گرچه از نظر تعداد برابر یا بیشتر از ایشان بوده‌اند، لکن به واسطه شرایط و اوضاع سخت سیاسی غالباً در حال اختفا و به دور از ائمه علیهم السلام می‌زیستند و جز اندکی از اصحاب خاص آنان به طور شفاهی نمی‌توانستند از علوم ایشان بهره‌مند گردند. به همین خاطر جز چند کتاب معدود از افرادی محدود نگاشته نشد. تراجم افراد برجسته و معروف ایشان در کتب رجالی فوق‌الذکر، عنوان شده؛ اما سایر محدثان بزرگ شیعه که پنهانی می‌زیستند، به اخذ روایات از واسطه‌های قابل اعتماد اکتفا نموده و احادیث را می‌نگاشتند و غالباً در حال اختفا از دنیا می‌رفتند و کتب و آثارشان از دیگران مخفی می‌ماند. ما هیچ راهی به احوال ایشان جز از طریق ذکر آنها در خلال اسناد احادیث روایت شده، نداریم و هیچ اطلاعی از شرح حال و طبقه آنها جز از طریق فردی که حدیث را از ایشان دریافت نموده و یا کسی که از آنان روایت نکرده، نداریم.

پس از کتب رجالی که ذکر شد؛ کتابهای دیگری در این زمینه نوشته شد چون کتاب حمیدبن دهقان (متوفی ۳۱۰ ق)، رجال کشی (متوفی ۳۲۸ ق)، رجال کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)، رجال ابوالعباس احمدبن محمدبن سعیدبن عقیله (۲۴۹ - ۳۳۳ ق) که در کتاب خود از اصحاب موثق و برجسته امام صادق علیه السلام چهارهزار فرد را نام برده است. این افراد را شیخ طوسی در رجال خود ذکر نموده و حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک به طور مفصل درباره ایشان بحث کرده است. و غیر از این کتب تا قرن پنجم هجری کتابهای رجالی مهم دیگری که از اصول رجالی به شمار می‌رود، نوشته شد چون: رجال نجاشی، اختیار معرفة الرجال کشی، رجال و فهرست شیخ طوسی و الضعفا که منسوب به ابن الغضائری است و همگی در منهج المقال استرآبادی و کتب دیگر علمای متأخر گردآوری شده است.

با دقت در کتب رجال و فهرس فوق‌الذکر می‌توان به بخشی از صاحبان اصول دست یافت. ما در این مبحث برای رعایت اختصار به ذکر صاحبان اصولی که اصل ایشان تا این زمان باقی مانده است اکتفا می‌کنیم و خواننده محترم را علاوه بر منابعی که ذکر شد به الذریعة (جلد دوم از صفحه ۱۳۵ به بعد) ارجاع می‌دهیم:

- ۱- زید الزرّاد، ۲- ابوسعید عبادالعصفوری، ۳- زید الزسی، ۴- جعفر بن محمد بن شریح الحضرمی، ۵- عاصم بن حمید الحفّاط، ۶- محمد بن المثنی الحضرمی، ۷- جعفر بن محمد القرشی، ۸- عبدالملک بن حکیم، ۹- المثنی بن الولیه الحنّاط، ۱۰- خلاد السنّدی، ۱۱- حسین بن عثمان بن شریک، ۱۲- سلام بن ابی عمرو، ۱۳- عبدالله بن یحیی الکاملی، ۱۴- علی بن اسباط (نوادری او از جمله اصول شمرده شده است)، ۱۵- عبدالله که دارای اصلی معروف به دیات است، ۱۶- درست بن ابی منصور (که فقط بخشی از کتاب او که از جمله اصول قلمداد شده یافت گردیده است). (امین، ۱۴۰۶، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱).

□ سرانجام اصول

شهید ثانی در این زمینه می‌گوید: استقرار امر علمای متقدم بر چهارصد مجموعه روایی (که توسط چهارصد مصنف گردآوری شده بود و آنها را اصول می‌نامیدند و بر آنها اعتماد می‌نمودند)؛ قرار داشت. به مرور زمان بیشتر آن اصول دستخوش زوال گردید و گروهی آنها را در کتابهایی خاص به منظور سهولت دستیابی به روایات تلخیص نمودند و بهترین کتب روایی جمع‌آوری شده عبارتند از: کتاب کافی متعلق به محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ - ۳۲۹ ق) و تهذیب شیخ ابو جعفر طوسی (متوفی

۴۶۰ ق) هیچ کدام انسان را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند؛ زیر کافی جامع ابواب و متون مختلف احادیث است و تهذیب، شامل احادیث مختص به احکام شرعی می‌باشد.

کتاب دیگر استصبار است که اکثر روایت آن در تهذیب ذکر شده، امکان استغنا از آن با وجود تهذیب وجود دارد. با اینکه در استصبار بحث از جمع بین اخبار متعارض به میان آمده، لکن این مطلب، امری خارج از اصل حدیث است. کتاب دیگر من لا یحضره الفقیه می‌باشد که کتابی نیکو است اما غالب روایات آن در دو کتاب کافی و تهذیب وجود دارد. (شهید ثانی، بی‌تا: صص ۷۲ و ۷۳).

البته برخی از اصول به همان صورت اولیه - چنان که در مبحث گذشته ذکر شد - تا زمان حاضر باقی مانده است و بقیه آنها بدون هیچ کم و کاستی ضمن جوامع روایی قدیمی که محتوای اصول به طور مرتب، متبوع و پیراسته در آنها جمع‌آوری شده، وجود دارد.

علت ترتیب و تهذیب اصول، سهل الوصول ساختن روایات جهت استفاده بیشتر از آنها بوده است؛ زیرا بیشتر آنها از احادیث ائمه علیهم‌السلام (که - در موضوعات گوناگون - به شاگردان خویش املای می‌فرمودند و یا پاسخهایی که به سؤالات مختلف از ابواب گوناگون فقه می‌دادند)، تألیف شده است این مطلب در اصول موجود، قابل ملاحظه است.

لذا شیخ طوسی که در فهرست ذیل نام احمد بن محمد بن نوح گفته است: وی دارای کتابهایی در فقه به ترتیب اصول است (شیخ طوسی، بی‌تا، ص ۳۷)، مرادش این نیست که اصول از ترتیب خاصی برخوردارند بلکه مقصودش آن است که: کتب فقهی او به ترتیب ابواب فقه آن‌گونه که قدمای جوامع فقهی خویش رعایت می‌کردند، نبوده؛ بلکه براساس نظام اصول که فاقد ترتیب خاصی می‌باشند، نگاشته شده است.

پس از جمع‌آوری اصول در جوامع روایی، رغبت به استنتاج آنها به واسطه سختی استفاده از آنها کم شد لذا نسخه‌های اصول کامیاب گردید و نسخه‌های قدیمی به تدریج از بین رفت. اولین بار به واسطه آتش‌سوزی کتابخانه شاپور هنگام ورود طغرل بیگ - اولین پادشاه سلجوقی - به بغداد در سال ۴۴۸ ق، اصولی که در این کتابخانه وجود داشت در معرض نابودی قرار گرفت. این واقعه پس از تألیف تهذیب و استصبار و جمع‌آوری آن دو از اصولی که مصدر آن دو کتاب بود، رخ داد. شیخ طوسی بعد از این رخداد از کرخ به سوی نجف هجرت کرد و آن شهر را تا ۱۲ سال مرکز علوم دینی گردانید و در سال ۴۶۰ ق در همان شهر از دنیا رفت.

بیشتر اصول اربعمائه به همان صورت اولیه خود تا زمان محمد بن ادریس حلی باقی بود. وی بخشی از مستطرفات سرائر را از برخی از همین اصول نگاشت. تعدادی از آنها نیز نزد سید رضی الدین

علی بن طاووس (متوفی ۶۶۴ ق) (طبق نقل خود وی در کشف المحجّه) بود، که در کتب مختلف خود از آنها نقل کرده است. سپس نابودی و نایابی نسخه‌ها بتدریج به اصول اربعمائه عارض شد تا آن جا که تعداد بسیار اندکی را می‌توان در این زمان یافت. البته ممکن است در اطراف و اکناف جهان نیز نسخه‌هایی از اصول موجود باشد که ما از آن بی‌خبریم. (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲، صص ۱۳۴ و ۱۳۵).

یادداشت

۱. در الذریعة در بین صاحبان اصل، پس از مبحث تعریف اصول اربعمائه ذکر شده است.
۲. یعنی، چنان که در مبحث گذشته از الذریعة نقل شد، کتاب عنوان عامی است که شامل اصل نیز می‌شود و لذا بیان فرق بین آن دو، به این نحو خالی از اشکال نیست
۳. عبارت از حدیثی است که در تمام سلسله سند هر یک از ناقلان، تصریح به لفظ «عن فلان» نموده باشد، بدون اینکه راوی لفظ «سمعت» و مانند آن را در روایت بیاورد، برای اطلاع بیشتر بنگرید: (مدیر شانه‌چی، ۱۳۶۳، ص ۵۷).
۴. بنگرید: ابتدای این مبحث از همین نوشتار
۵. این مطلب درباره همه محدثان صاحب اصل که علاوه بر آن دارای کتاب یا کتبی می‌باشند و تعدادشان بسیار است، صدق می‌کند.
۶. به ضمّ، کسر یا فتح باء، جهت اطلاع تفصیلی از این فرقه بنگرید: مامقانی، ۱۳۶۹، صص ۱۴۲ و ۱۴۳
۷. وی مدتی از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روایت کرد، سپس واقفی شد و یکی از استوانه‌های مهم این فرقه گردید. بنگرید: نجاشی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۶۹
۸. زیادبن المنذر ابوالجارود الهمدانی الخارقی الحوفی، مولای ایشان، اهل کوفه، تابعی و از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود و از ایشان روایت می‌کرد، لکن پس از خروج زید، مذهب خود را تغییر داد و از او روایت نمود. او رئیس فرقه جارودیه است و این فرقه به وی منسوب‌اند. کشی روایتی را از امام باقر علیه السلام در مذمت وی نقل کرد که در آن حضرت، او را سرحوب (نام شیطانی کور که در دریا سکنی دارد) لقب داده است. سپس روایاتی که بعضی دلالت بر کذاب و کافر بودن او دارد، نقل کرده است، بنگرید: اردبیلی، ۱۰۴۳، ج ۲، ص ۳۳۹.
۹. وی فطحی مذهب و دارای کتاب بزرگی بوده و شیخ طوسی آن را ستوده است. بنگرید: شیخ طوسی، بی‌تا، ص ۱۱۷.
۱۰. شیخ طوسی در اصحاب امام کاظم علیه السلام شماره ۴، او را عنوان نموده و وی را واقفی دانسته است. لکن مامقانی به دلیل اینکه نجاشی او را دوبار توثیق کسرده و اشاره‌ای به واقفی بودن او ننموده، او را امامی دانسته است. بنگرید: نجاشی، ۱۴۰۸، صص ۴۳۱ و ۴۳۲.

کتابنامه

- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمدبن علی، معالم العلماء، نجف، المطبعة الحیدریّة، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۱م.
- ابن عبدالصمد حسین، درایة، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- اردبیلی، محمدبن علی، جامع الرواة، قم، کتابخانه آیةالله العظمی المرعشی، ج ۲، ۱۴۰۳ ق.
- امام، سید کاظم، دوره آغاز فقه و فقهای امامیه، صدر اول، اصول اربعمائه، هزاره شیخ طوسی، بی‌تا.
- امین، سید حسن، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیّة، ج ۲، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- بهیسانی، وحید، الفوائد الرجالیة، به کوشش سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مطبعة الآداب ۱۳۸۸ ق.
- شهید اول، محمدبن جلال الدین مکی عاملی، ذکری الشیعة، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، "الرعاية فی علم الدراية"، به کوشش عبدالحسین محمد علی بقال، قم، آیةالله العظمی المرعشی، بی‌تا.
- شیخ بهایی، بهاءالدین محمد عاملی، مشرق الشمسین، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمدبن حسن، الفهرست، به کوشش سید محمد صادق آل بحر العلوم، قم، منشورات الشریف الرضی، بی‌تا.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، به کوشش علی اکبر غفّاری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ ق.
- طهرانی آقا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، بیروت، دارالأضواء ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- مامقانی، عبدالله، تلخیص مقیاس الهدایة، تلخیص و تحقیق علی اکبر غفّاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) ۱۳۶۹ ش.
- مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱.
- محسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، قم، مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۳ ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، المعبر فی شرح المختصر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- مؤید ابطحی، محمد علی، تهذیب المقال، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- میرداماد، میرمحمد باقر الحسینی، الرواوش السماویة فی شرح الاحادیث الامامیة، قم، کتابخانه آیة الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۵ ق.
- نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی، رجال نجاشی، به کوشش محمد جواد نائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ق.